

از او اسرا نفع در عیشت دغا در او کور در سجده کاه غیر در کعبه صبح که کعبه ناز کعبه
در رکعت ایستاد از هر صفر هفت مرتبه نماز ایستاد کعبه در رکعت جمعه نماز صفر هفت مرتبه
نماز صلاه نور کعبه از هر رکعت هفت مرتبه کمالی رتبه العظم و کعبه در هر یک
از سجده هفت مرتبه کمالی رتبه العظم و کعبه در هر یک از سجده هفت مرتبه کمالی رتبه العظم و کعبه
در هر یک از سجده هفت مرتبه کمالی رتبه العظم و کعبه در هر یک از سجده هفت مرتبه کمالی رتبه العظم و کعبه



1945. 20

فريت : ۱۱۴۹۴

بازدید شد
۱۳۸۴



A picture for painting with water colours or colouring with crayons.
Use the objects printed in this book as colour guides.

در باب بیان و نشان ست
چپ عقده و کفیه مقدمه درین
خلاصه نظر که تو ابر حقیر مصطلح است بدانکه
سیاق در لغت را ندن است و در اصطلاح
جمع و سرج بدستوریکه است و دان متغیر میروند
و جهت بر امر قمر و در هر حرب علامت تعیین
دیوان نمایی که در این جهت که متعجب و

افز

دفتر نمایی سپرده که در او ثبت اموال باشد
خط هم است هم مصدر را هم معلوم است
و اما مصدر بمعنی نوشتن و نشاندن متحرک و لغت
ازاد کردن و نوشتن است و در اصطلاح آنچه را حسن
نویسند محرز و غیر نویسه او را جله و غیره
او را قلم است و جمعی میگویند معرب اداره است
و اداره کسی باشد که از خانه بیرون آمده پراکنده
میگرد و در چهار وجه مقول از دفتر قانون است کویا
خانه اوقانون بوده و از آنجا بیرون آمده در این

پراکنده است و بعضی گفته اند که او را به از و روح گرفته اند
و در روح یعنی جمع و خیر و قانون کلیت و نهایت و بی نهایت
و قدر را گویند و جمع و جمع و در این لایق است از معمول
باشد و توجیه یعنی در هر چیز است و تفرق و متن و متن
در دفتر توجیه این معنی می نمایند از این جهت و توجیه هر
جایزه و خصلت که در دفتر است مقابل با هیچ
بر پهلوی این معنی مقدار کشیدن و ان علامت
مقابل به صحت است و اگر زیاده از
میکوبت این معنی نمایند در رقم جایزه بیفزایند و بیفزایند

در دفتر دوم دو هند علامت جایزه است
میلان و لغت تر از ده و در اصطلاح بیست و یک
صفت از تفصیل یکی جمع شود مقابل لغت
برابر گردند و در اصطلاح نسخیه یا بر این نقل از دفتر
گرفته باشد باز خوانند تا حسی پیدا کند و موازنه در
لغت با کسی برابرند و در اصطلاح خیر و کفر
و بیخیر و در طریق قیاس بر اینند و دفتر است
و دفتر لغت نسخیه از مقدار کاغذ و تفتیح می است و دفتر
باشد و تعداد اوراق هر یک در دفتر و دفتر

عده نویسنده و در اول فرزند تمام شود و آن
 در آن فرزند فرزند و چه بهر آن فرزند شود
 حشود لغت معبر کردن است و در اصطلاح
 آنچه از الواجب خارج محقق باشد و طرف
 ایمن محاسبه نویسنده باشد و شش از بر دست
 و در بعضی طرف و در بعضی طرف و در بعضی طرف
 ظاهر از او را میبازر گویند و در اصطلاح محاسبان
 و مقدار بر لوح از شش و در بعضی طرف و در بعضی طرف
 رسیدن بود و در اصطلاح آنچه محاسبان بر لوح

توفیق خطی باشد در میان کلمه و حروف از
 توان کشید باشند تا این کلمه با کلمه بقا برابر
 کرد و شش اگر در کتابت کلمه بقا افتد باشد
 و در ادقاف و در این میتوان کشید و کلمه دیگر برود
 چه چکدام از حروف او را نمیتوان کشید و میانها را
 در خط کشند تا با کلمه بقا برابر شود این خط را توفیق گویند
 لغت معبر کردن است و در اصطلاح محاسبان
 ضلع نیمه ورق صفحه و لغت معبر کردن
 اصطلاح نصف فرزند و در بعضی طرف و در بعضی طرف

سی صلیح انصدام وانقطاع لغت
برایشان است و در اصطلاح غایه فصول بعد
به شد امضا و لغت بکناریند و در
اصطلاح حکم که بگوید حکم مطاعه علم فرزند
و نیز مشتق از در است و در کوه است و از
صید و پناه آورند و چرخ فریناه مردم است بخت
او را وزیر گویند و بعضی گفته در زیر بارگاه بر داشت
و چرخ فریناه را مملکت ایشان است و بهر
از آن بخت از او میروند مستوفی مشتق است

و استیغاف لغت تمام شدن حقوق انغیری
بود و استیغاف لغت تمام شدن حقوق پادشاه است
از اعمال غیر مستحق شرف مشتق از شرف
اطلاع بر تمام شد و گفته اند شرف بزرگوار
محرمی و لغت را ندان است و در اصطلاح
در زیر پادشاه بخرج براند مفصل مشتق
و تفصیل و لغت جدا کردن و در اصطلاح جدا
کردن اموال و جمع خرج منقح مشتق از تنقیح و تنقیح
لغت جواب را بگوید پادشاه است و مغر استخوان

بیرون آوردن و در اصطلاح سخن پیراسته و پاکیزه
گویند **مُشَوِّح** چه کهنه گویند یا نویسنده
تَمْلِیک در لغت خیر ملک کردن است
در اصطلاح هر چه پادشاه مدتی کسی گرداند
بر هر تصرفی در ملک نماید باشد و بعد از
فوت او ملک وارث شود **اِقْطَاع** در لغت
دست برداردن است و در اصطلاح نیست
ایمان نمایند و خواه موجب شخص کنند و در بیان
واجب باشد مقتدر لکه لکن را که از او

حاصل شود زیاده را بدوین بنزد اگر کمتر حاصل کرد
از دیوان باز یافت نمایند **خارج** آنچه از اراضی
عشر در لغت ده است و در اصطلاح حصه
از اراضی است مانند آن میسر باشد
مسلمانان ایجا کرده باشد **مُقَاتَعه** در لغت
از یک بریدن است و در اصطلاح محض موضوع باشد
که با یک شخص میروند تا آنچه بدل ایجا مقرر شود
متعلق در لغت چمن درخت است و در اصطلاح
خفته ران و دایره که متعلق خوانند **تَوَلِیت**

صاحب هم سخن ز علامت موضع بر حاجت
بقایان ضراح که می کند و نیز بقایان ضراح که می کند
زعیم خوانند و کافی از کثرت و در کثرت باشد که
ایام جاویدت در فن کرده باشد و بدست پادشاه
سلام نهند مستقل مستقل مشق از
استقلال است و استقلال لغت از غیر غلبه کردن
بود و در اصطلاح آنچه از سر و دکان و طح و حونه ^{صندوق}
احیاء لغت زنده کردند و در اصطلاح دیگر
گویند از زراعت مانده باشد حکم کرده گرفته هر

هر کس که حکم پادشاه از امر و عیب را در آید
گویند مقلد مشق از تقدیر است و تقدیر لغت
اندازه کردن بود و در اصطلاح ضراح است که
بشخص می رسند بهر نزد چیز معین بدو
است نه شخص را بقدر که بندگان قضا و لغت
بمندی است و در اصطلاح محموله است
زین صحر کرد و موسوم مشق از رسم بود
رسم در لغت ضراح کردن است و در
اصطلاح است شخص را جهت خدمت تعیین نمایند و

مبتدع مقدر برآوردند از اسرار خود مرقع جمع
و مرقع لغت از شریعت و در اصطلاح مبتدع
و سوا از واجب در مرسوم بر حال عید شود و تکلف
و لغت چیر از خیر بیرون آوردن است و در اصطلاح
انچه از انچه بکسی رسد و اصل چیر از تکلف و ماضی است
مَقْسُوم و لغت بخش کردن است و در
اصطلاح باینست که هر موضوع جمع قائل باشد
به شد فراخوان جمع بشوند مرقع مشتق از غایت
در لغت چیریدن باشد و در اصطلاح باینست

که سقیدان تاجی مانند از اسرار عجم گویند
مواشی از شریعت شریعت لغت است
و در اصطلاح باینست شریعت و در انچه کوشش
و تکرار عسل است مانند از انچه خوانند محتسبا
و لغت کار از اسرار کفر و در اصطلاح چیر عماره را
نخ کسی کنایه باشد به بد را و مواسستند انرا
محمت که در موضوع لغت فرو نهاده
شد است و در اصطلاح انچه از ابواب
از جمع بیرون کنند از موضوع خوانند و موضوع

حکم ابواب جمع دارد توفیر از و نورست بسیار کردن
تقصیر کوتاه کردن و تنی نمودن است تعویض
عوض دادن است سلف بهلیم مقدار از بخت
خدمت مقدر است بهشت و قبل از تمام خدمت
ست مانند از سلف گویند استدل و ک در
لغت دریافتن است و در اصطلاح تفاوت
طعمه جانوران چوبینه مرغیان است وقت
مقابل نسخه مشرف به نسخه عابر عالم جمع کردن
بنابر آنکه بعضی وقت است و یا غایب گشته
ملک

منگشتن از است و است و لغت
شکستن است و در اصطلاح باشد که
بردار بر دست این معذره باشد در شواهد شود
معمول کسی باشد با و تمام است و شخص که
پادشاه یا امرا باز یافت کوه سفندان خود را
بعبره او نموده باشد او را نیز معتمد گویند
قصیده مضمون باشد که از زده زیاده بود و از
شعر کمتر خطه مشرقیه است غایت
الباب آنکه در خطه صایب شود و قصیده باشد

قلعه یغینه در اصطلاح حصار کوچک
ستحکم را قلعه بنید قریه یعنی در مرحله
صغیر که قوافل خست آنجا فرود آورند ناجیه
کناره شهر خالصه در لغت معوم بود
در اصطلاح موضع تصرف بدیوان باشد
ودیوان الاصل باشد محاسبه لغت
بامردم شمار کردن باشد و در اصطلاح آنچه عیان
مورد است تا جبر جمع و خرج نوشته شود داخل
انرا در یکدیگر گذرانیده باشد اهتمام لغت

اندوین لوه در اصطلاح شخص را می گویند
تیمار او گوشت یا جامه بده کسی نمایند
نمونه تمام دهند انرا اهتمام خوانند احتیاط در
لغت به توارف را گرفتن بود و در اصطلاح شخصی
کار کردن به بالغه در آن نمودن را احتیاط خوانند
مواجهه چیز در برابر کسی بنمودن است
بدیده میم را گویند قنطار صیرم کا و پاز زر را خوانند
جمله در لغت کلی چیز بود تفصی از عمده کاری
بیرون آمدن حلیه در لغت ارایش است

حلی زهر شهاب چاه شیخ غیر کمال و دست
اصبع در لغت کشت است و در اصطلاح کشت
اصبع خوانند تخمین امر تحقیق نزدیک باشد
اَبْتِیَاع یعنی خریدن مبیع فروخته
استعمال هر چیز را بحد تقطیع
قطع در لغت پاره کردن است و در اصطلاح
جامه بریدن توصیف جواهر و طلا و نقره نشانه
مرصع اسم غوث است تکلیل جدا کردن
و دختن است پیل زرد و زرد کردن تبلیغ

نقره آلات را زرد اندود کردن تصریف زرد
کم عیار را بعیب را آوردن یا زرد را دارغیا را
کم کردن ذوب و زرد زرقه را کدختن
تصرف طلا و نقره و غیره را از یکدیگر جدا کردن کسب
چیز را بچیز دیگر مصادف نقد نقد بدل
کردن معاوضه جنب بجنب تبدیل نمودن
معاوضه چیز عوض چیز دادن هدیه
زرد اندود کردن قلع دیع جامه و دوشه را بزرع
در آوردن تصلیغ رنگ کردن صبیغ رنگ

تحقیق سوزانیدن جامه طلا و زعفران غیر تسبیح
برنج و سر و غیر جم را که درخت تفتیش پاره کردن
چوب تجلید صبر کردن تکحیل بر سر
کشیدن قعطیر کهنیدن کلاب و غیره
مضطرب تشقیب سواخ کردن لستهمین
روغن دادن و سر به کردن تغزیل ریمان
کردن قند یف پنبه زدن و کرد کردن
تذبیح کا و کو سفند و غیره را که تن تنبیل
مکه از راست جدا کردن تطلبه و تمرکز

طلا نمودن تحویل انکه به نقد چوب
شخص صاحب جمع و خرج او باشد تسلیم
انکه صاحب تحویل بفرمان صاحب المانع
بشخص دهد و مصرف از انداند و سرق میانه
تسیم تحویل نیست تسلیم اطلاق باشد
و تحویل اطلاق نیست نه بود و واجب جمیع
بموجب است و موجب از ایجاب است
ایجاب در لغت واجب کردن بود و در اصطلاح
شخصی یا به بدست معین بمبلغ یا مقداری

معلوم نکر گیرند و چنانچه بتقدیم رسند
ان وجه معین را در دهنه مخدوم واجب گردانیده
بشمارانند و واجب گردانید و در اوائجه
علی رانده از دیوان دهند و خیفه بجه
جه اخراجات شخص هر یک یا هر روز مقرر نمایند
میاومه یا محتاج شخص هر روز رسند
مسابعه یا محتاج فقره بفته رسند معاش
مقرر در روز بدو روز رسند مشاهد مقرر
ماهیانه مسافه مقرر رسد

طعمه کوشکی که چنانچه در پیش رو
شمار تعیین نمایند علوف جمع علف است
و خوشش است و از آن علوفه خوانند میرب
یکوئی در حق رسد نماید رسد رسد
و شران چنانچه در اطلاق در لغت است
کردن است و در اطلاق آنکه هر یک از دیوان
و دیوانی از بر علی نمود و رسد و رسد
تا از آنکس رسد تا از اطلاق گویند برات
در لغت نیز از آن رسد کسی را چنانچه رسد

دوره نوشتن شخص از خود خطیب این بزرگوار
تخلیج در لغت پند کردن است و در اصطلاح
تیمه دانه از پند جدا کردن است تخمین بعمارت
فردا دردن است تعمیر عمارت کردن است
نقش پست از چیز بزرگ کردن نقش لغت پست
باز کرده شده استحقاق در لغت برادر
شدن است و در اصطلاح آنچه جهت ابواب
علم تعیین نمایند بمخرج معبره بنیشت
حکامین بولش کلاه مخصوص فرکانه میگذارد

جملتان و دو باب جمع را که به اسم آورند از
جملتان گویند قرائن عمدت تغییر پند باشد
کیفیت در لغت چگونه است و در اصطلاح
شخصی نمودن و بر صفت آن مطلع شدن گفته
تفسیح به تن لجاج با فتنه خرج در لغت
پراکنده کردن از مال بود و در اصطلاح آنچه عمل
نمود از جمله جمع داده باشد و محسوران را از وجه
جمع آن اعتبار نماید باقی در لغت پائیده
و در اصطلاح تیمه را از جمع بماند باقی نویسد

فاضل شتر از فضل است و فضل لغت

فزون آمدن است و در اصطلاح زیاده خرج را

بر جمع فاضل خوانند تعلیق و لغت

او یکن بود و در اصطلاح رتبه محرز بر عاملی

حکم تجزیه از تعلیق میند جمع و لغت کرد

افزون است و در اصطلاح آنچه محرز از

نقص جنبش بر عاملی است و در اصطلاح

و لغت افزون باشد و در اصطلاح چه چیز باقی

بماند و بجزیر و مکرر بر این افزانند از افعال که

محمل شتر از حال است و اجمال لغت جمله

کردن و در اصطلاح حسابی را تفصیل علامه

بر این نوشته باشد و خلاصه از آن تفصیل است

نوشته یا فاضل از چند حرف و لغت تفکر کردن

و در اصطلاح غله را زراعت یا اشتهار بر اشیاء را

حکام در کار فقری که برینند از امرز کونند و

هند سه معنی اندازد است و معنی

یعنی نذر و کبر خیره خلاصه که کونند بر جمع

کو کفر یا بد فهم وضع کرده باشد بقدر آنکه در

شماره شد و آن بر وجه است اول که
اصح و تراخ تر و ماضی قبول نموده باشد دوم آنکه
پادشاه اسلام بر ایشان غلبه نماید و خبر
مغیر از اینست ^{مستند} اختلاجات جنین اعضا
از قبیل شش چشم و غیره انقاد فرستادن
تسلیم انعام طعمه علوفه جیره و اجاب مقرر و تصدیق
اعراض و عرض حاله و بیان احوال علیین الدواب جواب و توفیق ^{و توفیق}
تکف اجرت نیست ^{در} کلمه میان این
مطالع است بجز سبب مرقوم گشت معلوم گردد

در تفصیل
دفاتر بدینکه مقدم دفاتر و دفتر روزنامه است
و انرا ام الجراید و جریة التعلیق
نیز گویند و در این قراخیچا اختصیلات و
تسلیمات و مواجب و انعامات و
غیرهم واقع شود ثبت نمایند و ازین دفتر
بدفتر اوارجه و توجیه برسد پس مقدمه دفاتر
این دفتر باشد و قاعده ضبط دفتر
روفاچه چنان است که قید سال نموده در

همراه روز بروز آنچه واقع شود نویسند و
اگر در روزی چیزی واقع نشده باشد
ثبت باید نمود آن روز تیر در روز در آورده
در تحت آن نویسد نصیحت و
مدت مکرر در روزنامه بگویند نموده اند فاما
حک و اصلاحی اصلا در روزنامه جایز نیست
بلکه اگر تغییر و تبدیل واقع شود تعرض که اقتضای
عمل باشد نمایند و جایزه در روزنامه جایز
نیست بلی در سواد روزنامه جایزه جایز است

و جایزه در نسخه جاریست که با نسخه دیگر مقابله نمایند
و در تصحیح میزان جایزه واجب است و
واجب است که شرح اسامید و مضامین
احکام در روزنامه بچشم آورند و آنچه در روزنامه
مقوم گشت اعتمادی است دیگر در دفتر
توجیه است و توجیه در لغت توجیه
داشتن است و در اصطلاح و قری را گویند
که وجه تحویل تسلیم و موجب و غم
و غیر هم را در اینجا مستوفی نمایند و اگر وجهی را

تخواه دهند و بعضی از محال نخواه راجع شود یعنی باز
کرد و اگر از آن بعضی راجع شده باشد در
در تحت آن نویسند که راجع شده و اگر
از آن تمامی بعضی راجع شده باشد بعضی دیگر
بجا خود باشد در تحت آن ^{بما القیله} یا القیله ^{بما القیله} بنویسند
انچه راجع شده باشد نویسند و متمم بنویسند
که راجع گشته بعد از آن اگر در ورق کنج
داشته باشد مدی مورب مورب
در انج گشتن باین صیغه عرض الحشود و این

عوض الحشود انچه در زمین راجع شده باشد
در حشوان نوشته تفصیل نخواهی بعد از آن بنویسند
در بارز مرقوم بنویسند و اگر در ورق کنج فرقی
علاصه با اتصال توجیه طرح نموده به عوض الحشود
از میان گویند و انچه راجع گشته در حشود عوض
در آورده نخواه انرا در بارز کتابت نمایند و
اگر از حشود نخواه مبالغی راجع نمایند و خواهند عوض
انرا در تحت همان مبلغ نویسند قاعده است
که در تحت انچه راجع شده و بعد نوشته

عوض از آن هر محل دهند قسم نمایند و در توجیه
نیز حکم اصلاح و جایزه جایزیت و نیز عده
است که آنچه در روزنامه به توجیه آورند یا
از توجیه با وارجیه برند در توجیه قید کنند یا
علامتی ننهند معلوم شود از روزنامه چه توجیه
رفته یا نرفته اند که ازین دفتر با وارجیه بردارند
در روزنامه چه و اوارجه نیز قید نمایند تا معلوم
شود در دفتر توجیه عمل کرده و فایده این
دفتر است که آنچه در روزنامه نویافیند

نوشته یا و اوارجه در جمع یا در شرح هر
کسب است در این دفتر محل محل جمع شود تا اگر محرز
بود عیبت به سهل و جود معلوم گردد و دفتر توجیه هم
دفتری مستعد است و قریب دیگر دفتر اوارجه است
و ان دفتر است که جمیع خرج البواب المال
یا ارباب التماس و میل و راجی آورند و هر یک که
حسب از یکدیگر کنند از آن مفرده گویند
چنانچه در دفعه ثانیه تحقیق محاسب مفرده ثانی
طرح نمایند و در دفعه ثالث مفرده ثالثه و در

و بعد از تنقیح جمیع و سرج اگر از جمیع چیزها الباقی
نوشته این مبلغ را در تحت آن نویسند
اگر سرج زیاده از جمیع باشد الفاضل نویسند
زیادتی را در تحت آن مرقوم سازند و اگر
جمیع و سرج مساوی یکدیگر باشد میزان
خرج را در خوشنماوه نماید و بارز نویسند
قاعد که بدانکه در جمیع هر یک مفروضه
تنقیح دهند و در حرف تحریر نموده اند که در آورند
و در تحت هر حرف دو دفعه جایز است و بابت

انقدار که خواهند میتوان نوشت و تحت
تج یا خصل هم بدین دستور که مذکور گشت
حرف و دفعه تجویر نموده اند و هر یک را در جمیع
دیا در خرج واقع شود البته او را قرینه میباشد یعنی
نظیر آن مدویر که باید آورد پس اگر آن مدویر
باشد قرینه هم مدویر باشد و اگر مدویر ضعیف باشد
قرینه هم مدویر ضعیف بود و قرینه هم اسم است
میتواند بود و بهایم و خوش و طهور و غیر
و آن را قرینه اش اینست و می باید

و اگر اتفاق مندی واقع شود که انزاق سرینه نباشد
در حاشیه آن باید نوشت که سرینه ندارد
تا محبت ظفر بر سر شش نباشد و میباید
اصل هم نقطه از نزد جزو اعظم باشد و اگر در
ضلع دوم در پایه نه یا غیر دلک واقع گردد
در ضلع دیگر در سر ورق بهمان دستور باید
و در هر دو ضمن سر نوشته شود در فرد دیگر
با اتصال در نماید در همان سر و انعام آن باید
مکررات گوشواره که اگر در ضمن سر نوشته

شده باشد و در همان سر تمام نشود و فرد
دیگر با اتصال در نماید و سر در سر ورق
نویسند که طرح حساب نمایند از اتصال
گویند و در اتصال لک گوشواره نباشد از
پنج مد یا هفت تجویز نموده اند و اگر اتصال یا
از آن باشد در مورد حاشیه بسیار
قلند نمایند و اگر از انهم زیاده باشد در مورد
حاشیه همین جایز است اندر مرقوم شد
و اگر مکررات اتصال گوشواره باشد انمقدار در

که باشد در صف نویسنده در جمع بر حاشیه بنهند
و دیگر تعداد اوراق در حساب از واجبات است
یعنی هر فردی که بنویسد در فرد اوراق
مفروضه از جانب ضلع ایست بر قوم هندی مرقوم بنهند
در این مفروضه بچند فرد است و فرد اولای را
رقم دومند بر فوق مفروضه بنهند و فرد سیم را سه
بنهند تا فرد آخر پنجم باشد مرقوم سازند تا معلوم
کرد در این مفروضه بچند فرد است و
ترتیب اوراق آن چگونه است و اگر اجماعاً

تعداد و مکرر شود ملاحظه فرمایند که تعداد و چند فرد مکرر
شده بعد از آن مکرر است بنویسند باین صیغه که
تعداد و مکرر است در قوم هندی مرقوم سازند چنانچه
فرد مکرر است در بر سر اولای انهم بنویسند که
تعداد و مکرر است رقم دومند بر فوق بنهند تا
معلوم شود که این فرد دوم است که تعداد و مکرر شده
و به این ترتیب عمل نمایند تا تمام شود و نیز بدینکه هر
حسب که که گوشواره دارد البته او را تفصیلی باین
که که گوشواره در حساب حکم دارد و تفصیل حکم باین

و سبب بدین حکم بدین بسبب دارد می باید بدین
کوشواره اقصای مذات اصل باشد و همچنین بدین
اگر تجوید را در این باشد و از آنجا که خبر داده
حلی نباشد باشد اگر محرر بر حقیقت آن
مطلع بود سخن تجوید را در کوشواره با نویسند
بعد از آن چه می بینند است آن قرار واقع مجرب
و اگر بر حقیقت آن اطلاع نداشته باشد به مجرد
سخن تجوید را در کوشواره با کتابت نمایند و بر این
راه اعراض بر محرر است و ما دام حقیقت می نشود و لا

نیست که به مجرد سخن تجوید را بنویسند و آنچه که
باقی بخرج مجرب است دارد و حکم با دارد و نیز بدین
لک در اواخر جملی با مقداری از جمله سبب تجوید را
تجمل تجوید را در دیگر خبر می دارد می باید که هماندم
جمع آن تجوید را نمایند و در تحت آن بنویسند
محرری مفروضه اول یا دوم یا غیر ذلک
و در جمع آن تجوید را در تحت همان مبلغ بقدر
نویسند که داخل آن تجوید مفروضه اول یا ثانی
یا غیر ذلک تا منع شود و آنچه بخرج تجوید مجرب شده

داخل جمع بخیریدار دیگر شده و نیز لکه مقابله
او ارجه بارها میچه و توجیه از واجبات است
همت مقابل جیره است که با و ارجه کشند
و اگر در او ارجه سهو واقع شود حک و اصلاح
جایز است و در سه مقام حک و اصلاح
مطلقا جایز است اول اهم متصرف دوم
مبلغ بارزد اگر ضرورت افتد باید در دهم
ان حک و اصلاح بشود سیم تاریخ در بر و اة
داسناد و هر چه جیره ندارد و نقدیه

مجملا در حجت انج نهایت احتیاط است
میر باید داشت و اصل در این مهلت است
هر روز روزی را بر ارجه و او ارجه بر بند و آنچه
از او ارجه توجیه باید کرد عکس همان روز بر بند
و موقوف بر روز دیگر نمایند و نویسنده می باشد
و قمر و بنوعی منتقد شد اگر مخالف او و قمرش
بکشید راه اعتراض نماید بلکه چنین تصور نمایند
هرگاه او و قمر را بر بند و مخالف او خواهد
کشود و تا پذیرد در چهره قوی و توفیق نماید و

یکی دیگر از دفاتر مفزوده است و آن دفتری
باشد که یک ساله از روز مقرر و ارجه
و توجیه در آنجا درآمده باشد و شرح آنست
و پرداخت در آن دفتر مفصل ثابت نگاشته
و از آنجمله او را دفتر مفزوده گویند و مجموع حساب
در او ارجه و توجیه مفصل صورت است
تا هر یک از این دفاتر ثبت باشد و می‌خواست بهما
مفزوده شده و این دفتر درآمده مقبلان
با دفتر ارجه و توجیه نامست و یک روز ثابت

لکشر و تفصیل از حساب و تطبیق آنجا می‌باشد
در ضابطه اعمال مذکور
و آنچنان باشد که از جمله تحویل در آنجا ثبت
قطع الثواب و ثبت نموده باشد یا سکر ختم سریده
و نبات و سایر مرییات طبع نموده باشد
یا آنکه بکسبی تبدیلی باشد بعضی اجناس
فروخته بعضی دیگر خریده باشد یا غیر ذلک و محرر
خواهد بود در جمع تحویل واقع شود و خیر ایا جمع او
از آنجا بوده و از چه مصرف بهر سبب قیام

است که در جمع تحوید اصراف یا دفعه بگویند در کتب
آنچه داخل جمع صاحب تحوید بوده در آورند بعد از آن
بقیران حرفی یا دفعه دیگر حاصل افعال مذکوره بگویند
و بر عکس در جمع تحوید اصراف شده از قطع و طبع
و استمال و اتباع و مبدع و اشتقاق و اخراق و تبدیل
و غیر ذلك بقدری که یکدیگر از میان بگویند اگر
یک عبارت باشد مثل قطع یا طبع در تحت آن
حرف یا آن دفعه بگویند عن قطع یا عن طبع
بعد از آن آنچه مرصع و اجزای آن عبارت باشد

تفصیل در شرح همین عمل نوشته هر چه از آن عمل شده
باشد در بارز اعمال نویسند و همین آنچه از این
اعمال حاصل شده در تحت این حروف یا این دفعه
در آورده و همین آن مجموع را در تحت مفرد مرصع
سازند آنگاه طرح شرح نموده قیرنه تحوید یا
تسلیم بالغام یا غیر ذلك حاصل افعال مذکوره
بگویند و آنچه در جمع را بد مرصع و اجزای مرصع
نوشته شده باشد همان تفصیل در بارز شرح
نوشته آنچه در جمع به بار آورده بود در شرح

در شش و غیره نویسند و محاسبه را از یکدیگر گذرانند
 و اگر در اعیال مذکوره مصالح و اجوز نباشد مثل آنکه
 اشیای عیال به بیع یا تبدیل یا امثال اینها عیال
 نیست و پنجس و جمیع وجه باشد در شش و غیره
 در آورند و آنچه بعد از آن حاصل شود به بارز العمل
 نویسند و در خرج عکس بعمل آورند و نهایت
 خلاصه اعیال مذکوره

در دانستن هر چیز را در اصطلاح بجهت تمیز
 مریسند بدانکه قرائن را با یکدیگر نویسند و آنچه

از صف و دیگر کتب محاسبه نباشد با یکدیگر نویسند
 و آنچه از صف و دیگر کتب به شیرازه داشته باشد
 با یکدیگر نویسند و شش را با آنچه در کلاب و عرق
 و امثال آنست را با تقریبی یا بالقریبه مینویسند
 و قریص که فور و غیره را با تمامچه و کوله که از شش و
 غیره است را با الحاق و طلاق و فقره را با المثل و دو
 مثقال خمس مثقال نوله بود و طلاق را با الدینار و فقره را
 بالدرهم نویسند و شش بوجه و پوین قندزو
 سنجاب و قوه را با لطاق و جواهر که مانند آنست

در
صفحه
اول
ملاحظه
فرمایند

و س که معمم داشت آن دیگر را با القادوس هم سکه و آب
و غیره را با لادن و آشجری را با لاصل و آشجری را
و غلات را با لادن کار نیز را با القادوس و ستار و
و امثال ذلک را با لادن و خرد را با لادن و خرد
خرد را با لادن زین را با لادن و در و دکا کین
و طوحن و سیمه را با لادن و امثال اینها
با لادن و صدق و عس را با لادن و چمن و چمن
فواحد نمودن تغذیه در و لادن و نخل و کتف نمود
مسئله بدانکه قاعده کلیه در این فن نیست

که یکی را مفرد نویسند و در آئینه و آینه تاده جمع
و مجبور نویسند مثلاً اگر خواهند وزن نقسه
نویسند چنین باید نوشت که در هم در میان
سه در هم چهار در هم و در هم و در هم
و در هم و در هم و در هم و در هم و در هم
در و ان تر بنما
واجب المیه بدستور که در العباد و معمول
بدانکه در اکثر بلاد سنال و می اخصه شیعه
متعمد میشد بدانکه موهن و بول و سیب شد

و بعضی مردم انرا برضای دیوانی فرمودند
بعد از وضع اگر شیمه ان محصول دیوان به حکومت
و انرا منال گویند و حقیقت منال معمول در العباد
یزدچانت که در زمان سلطنت ان مظفر خل
ایشان نجس وانی نمود و نجاسته اند و ظلم صریح
به مجرب کین نمایند بعضی قنوه را از ان خود جاری
ختم اند و بار بایان در عایا انجا مقرر شده هر
مبلغ مخیر به قنوه دیوان رسد و بعضی قنوه
در بار بایان باشد برضای انرا اضافه بان



اب نموده قرار داده اند هرکس که مبلغ معین
جهت بهار ابل که اضافه نموده اند دیوان رسد
و مبلغ بهار میانه مذکوره را منال نام نهاده اند
و انرا تاج نامی ان معمول است غایه مانع الباب
انکه در یک لیکن قانون مجرد در مملکت را بوزیر
قاعده نیست هر میانه قنوه مملکت را بدون
اورند و از قرار اقام بقعه اب از قانون تقابل
مجرد منال را مقرر دارند یعنی اگر اب هر قنوه
به ستر قنوه منال زیاده شده باشد مبلغ منال را

بقد زیادت آب اضافه نمایند اگر کم باشد
بهان قاعه کم کند و بجهت آب بوزن
اوردن عتده مقرر است و ترازو را جهت
این کار بخوانند و از ترازو خوانند و در بعضی
محال آب قنوة ان عتبار نیست بواسطه
لکه از ترازو ان آب حاصل شود تا آب ان
محال قنیت ان ندیده بوزن اورند و قیران
نیکو کار موضع نیست و ان محال هم منال مقرر شده اند
و از در خارج مقرر منال اقرار کرده اند و در موضع عتده

علاحد مقرر نموده اند اجاره لایع در العباد مذکوره
انمینی دارد و بجهت انرا آب سرد است و
حکومت بدستور صال نظیر قنوة را از ان خود جای
ساخته اند یا اضافه بر میانه بعضی محال نموده اند
ایشان هم از خود قنای چند احداث کرده اند یا اضافه
بر میانه بعضی محال نموده و بهر آب ان حصه خود را با
موضع مقطع داده ان به مبلغ مقطع اجاره لایع نام نهاده
تا امتیاز هم منال باشد و ان این باشد و درین
بهم دفتر نیست و او را اوجم نام است و با

بستور دولت حاصل از ضربات عشرت
و انرا خراج مزارع بگویند از اجاره لایه هم
میکنند و انرا مال خوانند و در بعضی محال اجاره
ندارد و قنوة ان ملک مزارعان موضع بود و ال مظهر
از ان می طعم مالکی گرفته اند و مدار از اجاره مزارع
نهادند و مالکی هم بواسطه تراید ال قنوة زیاده
شود و چنانچه قنوة کم کرد و انهم نقصان پذیرد
و در جابحه مدار بخراب است و زیاده خراج مالک
زیاده کرد و به نقصان خراج مالک هم کم شود این است

بدی که در باب سابق مرقوم گشت و باقی
موقوف شروع در محاسبات مملو غنای الله تعالی
انهم قیام در عاریت و اتقوا حق و حق نشود
علیست که یک وید و بیلا که کنش شروع نشود
نهیات زار در کردن ای پسر چه دیر امری
قسمی نه داری یه جنم بخود نیفرزی
شتر جمع و سبب نظریه تحویل شتر به مردم
اصدم اندوختند الباقی لکلام نه داری
بسویوم لاصد شتر شوال لکلام ۱۹۸ مرقوم شد

بدانکه ندیکه در تمام فرد کشیده شود مدبره نامند و چون
 در یک طرف فرد کشیده شود ضلع و مدیکه در وسط
 کشیده شود در جبهه منراست مدکوشوار و چون
 در میان کوشوار کشیده شود گوش کوشوار نامند و
 هر بنوع و مقدار یک از ر در فرد یکی غده جدا میسند
 صجج نمایند تا راج گویند و فرزند را در فردی تربیت
 کنند

و بعد از آنکه
 در هر یک از این
 صجج کنند
 و بعد از آنکه
 در هر یک از این
 صجج کنند
 و بعد از آنکه
 در هر یک از این
 صجج کنند



A picture for painting with water colours or colouring with crayons.
Use the objects printed in this book as colour guides.

